



شاه و آمریکائیا

(۴) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

«شاه کار» در تبریز

با وجودیکه قیام جانانه مردم تبریز در روز ۲۹ بهمن ۵۶،
بوسیله شاه و ایادی او بعنوان شورش و خرابکاری کسانی که از آن طرف
مرز آمده اند، در تمام مطبوعات آمریکائی انعکاس یافت، ولی واقعه
۱۰ فروردین ۵۷ بعنوان چهلم شهدای تبریز که در اغلب شهرهای
ایران اتفاق افتاد، زنگ خطر را بسدا در آورد. و چون واقعا امکان
نداشت که هر ماجرائی را به خارجیا چسباند، لذا شاه تصمیم به
اجرای دومین نمایش خود گرفت تا باین وسیله هم تأییدی بر ادعای
واهی خود گذاشته و هم سروصدای دیگری در مطبوعات خارجی براه
بیاندازد و نشان از وجهه خود در بین توده ملت بدهد!

شاه چون بخوبی از ماهیت قیامهای قم و تبریز و سایر شهرها اطلاع
داشت و میدانست که جز عرق فراوان مردم به مراجع تقلید، هیچ
عامل دیگری در این قیامها نقش نداشته، لذا این بار هم از همان توجه
فوق العاده مردم به آیات عظام سوء استفاده کرد و برای اجرای نقشه
خانانهاش - که گردآوری گروهی عظیم از مردم تبریز بعنوان ابراز
احسان نسبت به ذات مبارک! بود - از چند روز قبل گروههای
متخصص شایعه پراکنی ساواک را به شهر تبریز و دهات اطراف فرستاد،
تا در همه جا شایع کنند که در روز ۱۹ فروردین ۵۷ حضرت آیت الله
شریعتمداری همراه با جمشید آموزگار (نخست وزیر) به تبریز خواهند
آمد تا در جمع مردم صحبت کنند و علل ماجرای ۲۹ بهمن را
روشن نمایند.

والبتّه واضح است که شنیدن خبر حضور آقای شریعتمداری در
تبریز چگونه میتواند مشتاقان زیارت ایشان را فوج فوج و غافل از
دسایس پشت پرده به محل مورد نظر بکشانند و نمایش بسیار جالبی را

برای بهره برداری شاه و مخابره به تمام دنیا فراهم نماید، که چگونه مردم تبریز طرفدار شاهنشاه اسلام پناه! هستند و از خرابکاریهای مرتجعین و کسانی که پاسپورت خارجی دارند ابراز تنفر میکنند.

البته در این میان، سه چهار هزار نفری هم با پول خریداری شدند که در جلوی جمعیت بایستند و در موقع لزوم شعارهایی به طرفداری از شاه بدهند. و لازم به تذکر نیست که در روز موعود بجای آقای شریعتمداری یک آخوند درباری را به روی صحنه بردند و به هر ترتیبی بود عکسهای لازم برداشته شد و اخبار مورد نظر بوسیله خبرگزاری های بین المللی مخابره گردید، که امروز ۳۰۰ هزار نفر از مردم تبریز در اجتماع عظیمی مراتب پشتیبانی خود را از اعلیحضرت شهبازی! اعلام داشته و از مسبین واقعه ۲۹ بهمن اظهار تنفر کردند!

مردم غیرتمند آذربایجان که پس از اتمام آن اجتماع، تازه پی به توطئه کثیف شاه برده بودند، آنچنان از اینکه برای تبلیغات رژیم مورد سوء استفاده قرار گرفته و از احساسات پاک مذهبیان در جهت مطامع پلید شاه بهره برداری شده، به خشم آمدند که همانجا پیمان بستند تا این عنصر دسیسه گر و شیطان صفت را از سر بر قدرت به باین نکشند آرام نشینند.

ولی شاه باز هم سرمست از باده پیروزی، بخيال آنکه دیگر همه کارها به نفع او خاتمه یافته، شروع به تبلیغات آنچنانی کرد. و با شرح و تفصیل ماجرا در مطبوعات و نمایش در تلویزیون، بخيال خود جو حاکم بر جامعه را بنفع خویش تغییر داد. و البته باید اعتراف کرد که این تبلیغات تا حد بسیار زیادی موثر هم واقع شد و گروه کثیری از مردم ایران را تا مدتها مبهوت برجای گذاشت، که چطور مردم تبریز در این فاصله یکماهه این چنین تغییر رویه داده و طرفدار شاه شده اند؟! ولی همین مردم، هنوز سه چهار روزی از آن قناتر «سه ساخته» نگلخته بود که کم کم متوجه حقیقت ماجرا گردیدند و همراه با تظاهرات وسیع دانشجویان دانشگاه تبریز در روز ۲۳ و تعطیل بازار تبریز در روز ۲۴ فروردین، دانستند که واقعتاً بصورت دیگری بوده و آن نمایش سیصد هزار نفری راجز برای فریب مردم ناآگاه و بهره برداری تبلیغاتی در روزنامه های خارج بوجود نیآورده بودند.

پس از نمایش تبریز، مطبوعات آمریکائی آنچنان لحن مغرضانه و گزنده ای نسبت به انقلابیون ایران پیدا کردند، که علی رغم تمام کوششهای دانشجویان و مبارزان ایرانی در آمریکا، بطور کلی جو جامعه آمریکائی را بنفع شاه برگرداندند و آنچنان در تعریف و توصیف تمدن آریامهری و تکذیب و تحقیر ملت یاسانه راه افراط پیمودند که مطالب آنها بعضی اوقات از باور مردم عامی آمریکائی نیز فراتر میرفت و این جماعت گاه با خود می اندیشیدند که، مگر ممکن است در دنیای متمدن امروزی گروهی پیدا شوند و این چنین پادشاه نازلینی را که مملکتش را چهار اسبه سوی تمدن بزرگ امیرد اذیت کنند و بگویند ما نمیخواهیم بیای ملل مترقی دنیا برسیم؟ اگر چنین است، پس این دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا، که حتماً چنین فکر نمیکنند - و هیچگاه هم بدنبال اینگونه عقاید ارتجاعی نخواهند رفت - چرا مخالف شاه هستند و هرروز به شکلی اعتراض خود را نسبت به شاه ابراز می کنند!؟

گسترش دامنه اینگونه طرز فکرها در جامعه آمریکائی، مطبوعات و رسانه های همگانی آمریکا را بفکر انداخت که هرچه زودتر به چاره جوئی بپردازند و تا هنوز دامنه فکر و خیالات آمریکائی ها اوج نگرفته و شك و تردیدها را نسبت به راه روش مطبوعات آنها بر نیانگیخته، فرمول دیگری برای توجیه مخالفت های ضد شاه بیابند که کمی

قابل قبول تر باشد و اینقدر دور از ذهن و عقل بنظر نیاید. چون پس از قیام قم و تبریز و شهادت گروهی از مبارزان در این توفیام، پشت سر هم روزهای هفتم و چهلم بیاد آنها تشکیل میشود چون در هریک از این مراسم نیز عده ای بشهادت میرسیدند، باز هم هفتمها و چهلم های دیگر. بطوریکه حساب آنها از دست مردم خارج شده بود و مامورین شاه هم واقعا نمیدانستند که هرروز نوبت یادبودشدهای کدام واقعه است و در چه شهری اتفاق خواهد افتاد.

انعکاس این وقایع در مطبوعات آمریکائی و اتهاماتی که این روزنامه ها به انقلابیون ایران وارد می آوردند، نمیتوانست آنطور که شاید و باید افکار عمومی آمریکا را راضی کند و به آنها تلقین نماید که مرتجعین ایران به تحریک مردم برخاسته و مایلند که باین وسیله از سیر پیشرفت ایرانیان جلوگیری کنند. چون همدردی و همدلی دانشجویان مقیم آمریکا اصلاً نمیتوانست با این معیارها سنجیده شود و همواره هاله ابهامی بر حقیقت وقایعی که در ایران میگذشت در ذهن مردم باقی میگذاشت. عنوان کردن چند باره کمونیست بودن شورشیان نیز خیلی بی مزه از آب درآمده و اصلاً جاذبه ای برای خوانندگان پیدا نکرده بود و روزنامه ها هم ترجیح دادند که دست از این تئوری بکشند.

در بحبوحه همین دو دلیها بود که سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد ۵۷ آتش گرفت و در حدود پانصد نفر از مردم بیگناه و وطنمان در میان شعله هایش سوختند. خبر این حادثه جانگداز با وجودیکه در سطح وسیعی در رسانه های آمریکائی انعکاس یافت، ولی هریک از آنها از این حادثه برای توجیه نظرات سابق خود نیز سوء استفاده کرده و به نحوی در لفافه وقوع این آتش سوزی و سوختن مردم در آنرا به همان مطالب نیش دار قبلی خود اتصال میدادند و میخواهند بهر صورتی که شده در مغز مردم آمریکا فرو کنند که همان ارتجاعیون مخالف شاه که در ضمن، مخالف هر نوع پدیده غربی نیز هستند این سینما را به آتش کشیده اند. چون واقعه هفته قبل از این آتش سوزی نیز که در اصفهان باعث آتش زدن هتل شاه عباس اصفهان و چندین بانک و سینما شده بود، به کمک مفسران خبری آمریکائی آمد و آنها چه ناآگاه و چه بصورت تلقین از جانب عوامل شاه، بین حادثه ۳۰ مرداد اصفهان - که منجر به اعلام حکومت نظامی سرلشگر ناجی (معلوم) شد - و حادثه آتش سوزی سینما رکس ارتباط پیدا کردند و هر دو را کار یک گروه دانستند. که البته اگر این اظهار نظرها دامنه بیشتری میافت، خیلی برای نهضت انقلابی ایران میتواند خطرناک باشد و به هدفهای پاک و انسانی انقلابیون ایران چهره ای زشت و ضد مردمی بدهد و آریامهر را به آرزوی کثیفش که همانا لکه دار کردن سیمای انقلاب بود برساند. ولی خوشبختانه این بار جبهه گیری بسیار سریع دانشجویان ایرانی و افشاگریهای آنها، این حيله کثیف شاه و مطبوعات مزدور آمریکائی را نقش بر آب کرد و آنها با شدت و تحریک بسیار، ارتباط بین رکس آبادان و تظاهرات خشونت بار مردم اصفهان را از هم گسختند و با ذکر دلایل منطقی ثابت کردند که شاه با اجرای این توطئه ضد بشری و سوزاندن پانصد تن از مردم بیگناه قصد لوٹ کردن قیام اصیل مردم را داشته و میخواسته که برای ملت یا خاسته ایران چهره زشتی در کشورهای غربی ترسیم کند.

بعد از واقعه قم و نمایش سیصد هزار نفری تبریز، آتش زدن رکس آبادان سومین «شاه کار» همایونی بود که تقدیم ملت میشد و کاملاً نشان از پیشرفت بیماری هاری در این سک زنجیری میداد، که وارد مرحله سوم مرض شده و بجائی رسیده که برای رهائی از خفقان، هر چیزی که بدستش برسد گاز میگیرد و رحم به صغیر و

شریف امامی حيله گر و عابد فریب

شاه برخلاف آنچه تصور میکرد، از ترفند سوم خودم نتیجه مطلوب نگرفت و چون با موجی از خشم و نفرت مردم روبرو شد ناچار جمشید آموزگار را از نخست وزیری برکنار و موجود حيله گر و عابد فریبی به نام « شریف امامی » را خلعت صدارت پوشاند، که شاید این یکی بتواند با اجرای چند مانور مسالمت آمیز گروهی را تحمیق کرده و با دلجوئی از روحانیت و تظاهر به دینداری، مردم را از صف روحانیون جدا نماید. چون جمشید آموزگار با خواندن شعر حافظ نتوانسته بود مردم را فریب دهد، شاید شریف امامی بتواند با خواندن چند آیه قرآن آبرفته را بجوی باز گرداند، علی الخصوص که مارخوش خط و خالی بنام «آزمون» نیز در کنار داشت و این هر دو روباه حيله باز، گویا نام چند روحانی مشهور را نیز در کتاب انساب خود به بدک می کشیدند.

شریف امامی بلافاصله و از همان بدو انتصاب به نخست وزیری (۴ شهریور ۵۷) نقش ریاکارانه خود را آغاز نمود و همراه با استمالت از روحانیون، تعویض تاریخ شاهنشاهی به تاریخ هجری، آزادی احزاب ملی را نیز تضمین کرد و همراه با شیور و دهل به دنیا اعلام داشت که تمام خواسته های مردم انجام گرفته است. و در ضمن هم اینطور وانمود میکرد که چون شخصی علاقمند به روحانیت براس کار قرار گرفته، پس هیچگونه قیام و شورش از جانب منزهیون نمی بایستی انجام پذیرد و چون گروهی از افراد مذهبی (نما) را نیز بدور خود جمع کرده، لذا اگر منبع حرکتی از سوی مردم در ارتباط با مذهب بوجود آید، اصالتی نخواهد داشت. که البته این اظهارات بی پایه در مطبوعات آمریکائی بوضوح انتشار یافت و این مطبوعات نیز عژده دادند که سرانجام شاه به خواسته رهبر مذهبی ایران گردن نهاد و با انتصاب یک فرد طرفدار آنان، خود را تسلیم خواستند. هایشان کرد!

نتیجه این خوش خیالی ها نیز بلافاصله در سخنان «هواکوفنک» رهبر چین - که روز ۷ شهریور ۵۷ به تهران آمده بود - و همچنین رژیم عربستان سعودی منعکس گردید و این هر دو حمایت بی دریغ خود را از شاه اعلام داشتند. در حالیکه همان روزها رژیم شریف امامی بصورتی بسیار محرمانه یکی از وزرای مشاور خود را که منتسب به روحانیون بود و برای احراز شغل وزارت از آمریکا بسوی تهران می آمد، به نجف فرستاد که توطئه کشاندن امام خمینی را به ایران عملی کند، تا با در دست داشتن رهبر اصلی و عامل تمام قیامهای ضد رژیم بتواند وسعت فعالیت های او را محدود نماید. ولی این سفیر پس از حدود نیم ساعت التماس از حضور امام که دعوت شریف امامی را به پذیرند، فقط يك عبارت را بارها تکرار کردند، که: «شاه باید برود، تا من به ایران بیایم...»

رسیدن پیام امام به تهران آرامش موقت ۴ روزه تمام کشور را بهم زد و درست روز ۸ شهریور، ابتدا قم و سپس در روزهای ۹ و ۱۰ شهریور در شهرهای شوشتر، تهران، مشهد، قزوین، اردبیل و ده شهر دیگر تظاهرات وسیعی علیه حکومت شریف امامی برپا شد که تقریباً تمام آنها به صحنه های برخورد با دشمنان شاه تبدیل گردید و مخصوصاً در تظاهرات روز ۱۰ شهریور میدان ژاله تهران گروهی کشته و زخمی بجای ماند که از همانجا نام میدان ژاله توسط مردم به «میدان شهدا» تغییر یافت.

رسیدن اخبار این تظاهرات به آمریکا، روزنامه های آمریکائی را واقعا دچار سرگیجه ساخت، که پس علت این تظاهرات را چگونه باید توجیه نمود؟ و آیا مگر قضایا فیصله نیافته و مردم تن به اطاعت حکومت مذهبی! شریف امامی نهاده اند که باز شلوغ کاریهای سابق را از سر گرفته اند؟

از طرف دیگر تظاهرات بسیار خنونت آمیز صدها ایرانی مقیم آمریکا در شهر لوس آنجلس در روز ۹ شهریور نیز مسئله را پیچیده تر میکرد و اصولا رسانه های آمریکائی نمی فهمیدند که خواسته ایرانیها چیست و چرا دائم با هر عملی که از طرف شاه سر می زند مخالفت می ورزند و هر روز به بیانه ای علیه او تظاهرات براه می اندازند.

این سردرگمی مطبوعات آمریکائی باعث شد که باز هم عده ای از آنها سراغ تئوری قبلی خود بروند و اغتشاش ایران را نتیجه فعالیت کمونیستها بدانند، که شوروی با سوء استفاده از تمایلات مذهبی مردم در صدد گسترش مکتب خود در ایران برآمده و بنا آلت دست قرار دادن گروه های مذهبی و روشنفکر در صدد بیرون راندن آمریکائیان از ایران برآمده است. بیچاره روزنامه های آمریکائی خبر نداشتند که دشمن آمریکا فقط کمونیست نیست، بلکه این غول جهانخوار دشمن سرسخت و آشتی ناپذیر دیگری نیز دارد که هرگز آمریکائیان آنرا نشناخته و تصور هم نمیکردند که سیر زمانه بعدا تا بدانجا خواهد کشید که برای رهایی از شر این دشمن قهار شاید لازم شود که با دشمنان قسم خورده خود طرح دوستی هم بریزند. و البته حوادث ماه گذشته و ماجرای اشغال لاسه جاسوسی آنها در تهران تا حدودی هیبت این دشمن آشتی ناپذیر آمریکائی حرامخوار را نشانمان داده است، که این یکی برخلاف بقیه اصلا اهل معامله نیست و اگر کمان خشم و نفرتش را بر سر دست بگیرد، تیرش آنچنان قلب هدف را نشان میرود که اگر در مقابل این عظمت سرفرود نیابد، دودمان و هتیش را بپاد خواهد داد.

ولی هنوز خیلی زمان مانده بود که آمریکائیان این حقیقت را بچشم بینند و از نزدیک، قدرت کوبنده ای را که میرفت تا بصورت گریز آهین بر سرش کوبیده شود لمس کنند. و لذا این کور دلان یا کمال وقاحت و بیشرمی مراسم باشکوه نماز عید فطر سال گذشته (۱۳ شهریور ۵۷) و راه پیمائی عظیم ۱۶ شهریور (بمناسبت هفتم شهدای میدان ژاله) را به تظاهرات دستچیها اتصال داده و سرانجام واقعه خونین ۱۷ شهریور (جبهه سیاه) و شهادت هزاران تن از مسلمانان معتقد و مبارز را - که حتی يك نفر کمونیست هم در میانشان نبود - بعنوان سرکوبی کمونیستها قلمداد کرده، بانسخوار اراجیف شریف امامی و چاپ عکسهای من در آوردی او که بعنوان سند دخالت گروه های چپ در سازماندهی این تظاهرات ارائه داده بود، آنچنان شور و شوقی براه انداختند که گویا شاه نتوانسته با يك حرکت قاطع و شدت عمل قابل تحسین! تمام مخالفان خود را یکجا نابود کرده و از آن پس براحتی و تحت حمایت مستشاران نظامی آمریکائی، مملکت را با خیال آسوده به سوی همان تمدن بزرگ کذائی هدایت خواهد کرد.

جالبترین قسمت این ماجرا، رای اء تمام مجلسیان رستاخیزی

بقیه در صفحه ۳۷

* نکین - با اینکه متجاوز از ۹ ماه از پیروزی انقلاب میگذرد مسیبین فاجعه سینما رکس آبادان مجازات نشده اند و هنوز معلوم نیست شخص یا اشخاصی که مجری این جنایت بودند کجا هستند.

شاه و آمریکائیا (بقیه)

به دولت شریفامامی بود که درست ۲ روز بعد از کشتار وحشتناک ۱۷ شهریور و در حالیکه ۱۴ شهر ایران تحت سیطره حکومت نظامی نذخیمان قرار داشت ، بصورت ۱۷۶ رای موافق باو داده شد ، و روزنامه‌های آمریکائی نیز با خوشحالی فراوان ، این عمل خائانه ۱۷۶ وکیل قلبی مجلس شورایملی را بعنوان صحنه ملت برزور بازوی شاه قلمداد کردند و بازهم بهخوانندگان خود مژمه دادند که همه چیز بخوبی و خوشی پایان یافته و عنقریب است که دروازه های تمدن بزرگ به روی ملت ایران باز شود . مخصوصا که سفر «ضیاءالحق» به ایران در روز ۱۸ شهریور را تأیید همسایه ایران بر قدرتمندی شاه قلمداد کرده و در ضمن ، برکناری هویدا از وزارت دربار را نیز که همان روز صورت گرفته بود ، بعنوان حذف واسطه‌ها و کوششی برای نزدیکی شاه به ملت شمرند .

کشتار وحشتناک روز ۱۷ شهریور و متعاقب آن نمایش مسخره مخالف و موافق مجلس برای رای اعتماد به شریفامامی تاچند روزی مردم را ساکت کرد ، تا آنکه ۲۵ شهریور ۵۷ (نگین سالروز آغاز سلطنت محمدرضاشاه) فرارسید و به یمن این روز پربرکت ! زمین خراسان لرزید و حدود ۴۰ هزارتن از مردم شهر طبس و روستا های اطراف را بکام خود کشید .

وقوع این زمین‌لرزه مصیبت بار ، زمینه را از چند جهت برای حکومت ایران مساعد کرد و همراه با تبلیغات گوناگون دستگاه های متعدد عوام فریبی نیز به حرکت در آمده ، که الحق توانست تا چند روزی هم ذهن و فکر مردم را از امور سیاسی منحرف کرده و به مسائل دیگر بکشاند . ولی جالبترین قسمت این ماجرا سوءاستفاده دستگاههای تبلیغاتی غرب است که بقول معروف از آب گل آلود مشغول ماهی گرفتن شدند و بهترین فرصت را برای ضربه زدن به کشور حامی انقلابیون ایران ! یافتند : انگلیسها گزارش دادند که فقط يك بمب اتمی میتواند چنین ویرانه‌ای در طبس ایجاد کند و آلمانی‌ها هم کشف کردند که آزمایش های هسته‌ای شوروی باعث وقوع این زمین لرزه شده است . روزنامه‌های آمریکائی نیز این دو خبر را مزمزه کرده و ساواک شاهم باپخش اعلامیه وشایعه هر چه بیشتر به گسترش آن در ایران دامن زدو خلاصه شاه ورفقایاش بااستفاده از این نعمت خدادادی که درسالروز سلطنتش باو ارزانی شده بود ، دامن همت به کمر زدند که يك جوشد شوروی در ایران بوجود آورند تا هريك بسته به فراخور حال خود از آن بهره برداری لازم را بنمایند : دستگاه شاه يك حالت بغض و کینه نسبت به روسها درمیان مردم ایجاد کند تا مگر ذهن مردم از او به سوی دیگر منحرفشود . ورفقای شاه نیز به انقلابیون ایران بنهمانند که حامی آنها کشورست که جان انسانها برایش ارزش ندارد وباین قبیل عملیات ، ۴۰ هزار تن از هموطنانشانرا به نابودی کشانده است !

این دست و پا زدن های بیجانانه فقط يك مسئله را به روشنی برای ناظران آگاه معلوم میکرد و آن : سقوط قریب الوقوع رژیم شاه بود که برای رهائی از غرق شدن حتی به پرکاهی نیزمتوسل میشد و آنچنان بساط عوامفریبی را به راه انداخته بود که حتی کودکان شیرخواره نیز به حرکات ابلهانه او می‌خندیدند .

دو نمونه از اینگونه حرکات مردم فریب ، یکی بازداشت دکتر شیخ الاسلامزاده و هفت تن دیگر از دزدان سابقهدار وشرکای خانواده سلطنتی بود که به جرم ناراضی‌تراشی به بند کشیده شدند و دیگری ابلاغ الطاف همایونی ! دائر به بخشش ۸ نوره ازمشولان نظام وظیفه ، که بهر حال هر دوی آنها جز بابوزخندی از طرف

ملت استقبال نشدند . و پس از آن نیز بازداشت منصور روحانی و فریبون مهلوی و بقیه دلالتی معاملات شاهنشاهی هرگز نتوانست سیل خروشان مردم را در اعتراض به خود کامگی های شاه متوقف نماید .

روز چهارم مهر ۵۷ شاه با تعیین علیقلی اردلان بسمت وزیر جدید دربار يك قدم فریبکارانه دیگر برداشت واعلام کرد که خانواده سلطنت از این پس حق اعمال نفوذ در ادارات و شرکت در معاملات دولتی را ندارند . وبدنبال آن همراه بانقش های آخر حزب «شاه ساخته» رستاخیز ، دکتر جواد سعید بسمت گورکن آن منصوب شد تا مراسم تدفین این حزب ، بدون متوالی برگزار نشود . وشاه که همه این اعمال را از روی ناچاری و برای جلوگیری از انفجار خشم ملت انجام میداد ، تازه منتش را بر سر جیمی‌کارت میگذاشت که بیا و بین سیاست حفظ حقوق بشر تو را چگونه بجان و دل اطاعت کرده وهر لحظه به گشاد کردن فضای سیاسی ایران مشغول . واز آن طرف نیز روزنامه های آمریکائی به تبلیغات گوناگون برای شاه میپرداختند که : این موجود نازنین باوجود تمام مخالفانی که در ایران دارد ، اصلا از اعطای آزادی برای حفظ حقوق بشر نمی‌هراسد وهر لحظه بیشتر از پیش به فشردن قطره چکان آزادی جهت ملتش مشغول است !

شاه و کارتر که هر دو خوب میدانستند چه اتفاقاتی در ایران رخ میدهد ، صورت ظاهر قضیه را حفظ کرده وافتخارحفظ حقوق بشر را بهمدیگر پاس میدادند . ولی در عین حال برای اینکه خیال کارتر از سوی همسایه شمالی ایران نیز راحت باشد که مبادا از تشنج موجود به خیال سوء استفاده بیافتد ، به شاه دستور داد که دم رفا را هم به نحوی ببیند وچندصد میلیون ناقابل هم نثارشان شود که مشغولشان کند . ودرست بهمین جهت است که در شماره‌های دهم تا یازدهم مهر سال گذشته مطبوعات آمریکائی خبرهای گوناگونی از پیوند های اقتصادی ایران وشوروی وآهنگ شگفت آور رشد این پیوندها میخوانیم که منجر به امضای قرار داد ۴۰۰ میلیون دلاری نیروگاه اصفهان توسط شوروی و توافق نامه سومین خط لوله گاز به شوروی گردید . واین در حالی بود که تمام تبلیغات مسخره رژیم راجع به اثر بمب اتمی شوروی در وقوع زلزله طبس مورد بی‌اعتنایی و تمسخر مردم قرار گرفته بود .

یکی از صحنه‌های بسیار جالبی که به انقلابیون ایران قوت قلبی فراوان بخشید مربوط به ۱۴ مهر ومراسم افتتاح مجلسین بود ، که در این آئین هیچیک از افراد خانواده شاه شرکت نداشتند و خود شاه نیز از شدت ناراحتی و بدبختی نتوانست ایستاده نطق کند وناچار روی صندلی نشست وبازحمت زیاد نطق افتتاحیه را خواند . که دیدن این صحنه از تلویزیون واقعا همه را شاد کرد وفهماند که ضربه طلاق فرسائی به این قاتل خون آشام وارد آمده وطوری او را از نفس انداخته که عرضه نیساعت سرپا ایستادن و نطق کردن را در خود نمی‌بیند . در حالیکه همانروز امام خمینی از کشور عراق واز دست دوستان نامرد هجرت نموده وعازم پاریس بود تا صدای مظلومیت خلق ستمدیده ایران را بگوش جهانیان برساند . ودرست از بدو ورود ایشان به پاریس بود که توجه روزنامه‌های آمریکائی هم به آنسو جلب شد وعلی‌رغم تمام امیدواری هائی که در مورد رفع نگرانی های ایران اعلام کرده بودند ، چون با شاه تیزشان مرکز قدرت را شناخته بودند ، لذا برای دفع کنجکاوی هم که شده مشغول تمحص و کسب خبر از اطراف امام شدند که واقعا بدانند چه جادویی در وجود این مرد نهفته که هیچیک از شگرد های شاه و کارتر تا کنون موثر نیفتاده وهرروز به نحوی اغتشاشی در يك گوشه ایران ، چه بصورت تظاهرات وجه بشکل

اعتصابات پشت سرهم صورت میگیرد؟... درست است که رسانه‌های گروهی آمریکا اخبار ایران را به شکلی خلاف واقع تحویل مردم آمریکا میدادند و خط فکری آنها را مطابق خواسته کاخ سفید- نشینان تنظیم میکردند، ولی این دلیل نمیشد که خودگردانندگان این دستگاه‌ها نیز از حقایق غافل بمانند و گول اراجینتی را که بخورد مردم میدادند بخورند. ولذا، روزنامه نگاران آمریکائی از فرصت حضور امام در پاریس برای بررسی بیشتر از احوالات ایشان استفاده کردند و برخلاف عراق، که در آنجا بخاطر دیکتاتوری وجو خفقان دولتی، هیچ مصاحبه و گزارشی میسر نبود، هجوم خود را پاریس آغاز کردند.

شاه که از شنیدن خبر ورود امام به پاریس واقعا وحشرده شده بود، فوراً اردشیر زاهدی دلال معروف خود را از آمریکا به تهران فراخواند تا از مشورت‌های این نوکر همیشه جان‌نثارش برخوردار شود و در ضمن بتواند با پادرمیانی‌های او با بعضی از رجالی که در چند سال گذشته مطرود دستگاه بوده‌اند تماس پیدا کرده و جان خود را از سرایشی خطرناکی که در روی آن بیانین می‌لغزید نجات دهد. مکالمات تلفنی طولانی شاه با کارتر و کیسینجر و برژنسکی و بقیه داروخته حاکم بر آمریکا تقریباً همه روزه صورت میگرفت و بهر حال، تنها راه حلی که به نظر همه آنها میرسید، ادامه فشار نظامی و بازداشت مخالفان، همراه با افزایش اعطای آزادی سیاسی به مردم بود، تا بلکه جلوی این سیل بنیان کن هرچه زودتر گرفته شود، و در ضمن نیز بازداشت عناصر مورد تنفر مردم مثل نصیری و اعوان و انصارش ادامه پیدا کند، که شاید آبی بر آتش درونی مردم ریخته شود. یعنی به ضرب المثل «کوه و ریش پهن» مصداق واقعی به‌بخشد.

ولی همه این تمهیدات نتوانست کوچکترین تأثیری در آرام کردن حرکت مردم داشته باشد و روزی نبود که در گوشه‌ای از مملکت تظاهرات خشونت باری علیه رژیم برپا نشود و یک واحد مملکتی به اعتصاب سراسری نه پیوندد. تا اینکه در روز ۱۹ مهر ۵۷ مبارزان اصفهانی به یک اتوبوس حامل کارمندان آمریکائی در آن شهر حمله کردند و ۸ نفر آمریکائی را در اثر انفجار بمب‌شدت زخمی نمودند. دریافت گزارش این حادثه در مطبوعات آمریکائی غوغائی پیا کرد و برای اولین بار باعث شد که انقلابیون ایران در رسانه‌های آمریکائی به القابی شبیه: وحشی ولی تامل منتهی شوند و از همان موقع مقامات آمریکائی بشکر افتادند که مبادا این اقدامات در آینده ابعاد وسیعتری بخود گرفته و حملات بیشتری نسبت به آمریکائی‌های مقیم ایران صورت پذیرد. در حالیکه از طرف دیگر حضور آمریکائی‌ها را برای پشتیبانی از شاه در ایران لازم می‌شمرند و اطمینان داشتند که اگر بخواهند به امر تخلیه آنها از ایران بپردازند، نوکر وفادار خود را بی‌بار و بار ساخته‌اند. و این در حالی بود که بخاطر گسترش موج اعتصابات، هر روز عده کثیری از آمریکائیها در ایران بیکار میشدند و عملاً از هرگونه اقدامی که می‌توانست قلمی در راه حفظ ثبات سلطنت و حکومت شاه باشد عاجز می‌ماندند، ولی البته از طرف دیگر این تقیصه بخوبی جبران میشد و روزی نبود که دسته‌ای از مستشاران آمریکائی متخصص در سرکوبی شورش و جنگهای چریکی به ایران نیایند و برای کمک به شاه در جهت قلع و قمع انقلابیون طرح و برنامه نریزند. در حالیکه آقای خمینی بایک حرکت کوچک پراحتی قادر بود تمام این نقشه‌ها را باطل نموده و هر آنچه که رشته بودند پنبه کند، که نمونه بارز آن در روز ۲۴ مهر ۵۷ انجام شد و بدستور ایشان در سراسر کشور عزای ملی و تعطیل و اعتصاب یکروزه همگانی اعلام گردید، تا هم یادی از شهدای وقایع اخیر (و بخصوص واقعه ۱۷ شهریور) شده و هم اتحاد و همبستگی تمام طبقات

مملکت در مبارزه علیه رژیم نشان داده شده باشد. روز ۲۴ مهر سال گذشته را بایستی یکی از روزهای تاریخی انقلاب ایران دانست، که در آن چند مسئله بخوبی برای شاه و آمریکائیها باثبات رسید:

۱- برای اولین بار ثابت شد که همه انقلابیون ایران از دستورات آقای خمینی باجان و دل اطاعت میکنند و دیگر رژیم شاه نمیتواند سازماندهی‌های تظاهرات و اعتصابات را بیهوده به کمونیست‌ها بچسباند.

۲- اهمیت اعلام این روز بعنوان عزای ملی و اعتصاب همگانی بقدری بود که حتی دولت شریف امامی هم ناچار به پذیرفتن آن شد و از ترس آنکه مبادا همان آب‌باریکه‌رانی‌ساز دست بدهد، خودش نیز طی اطلاعیه‌ای روز ۲۴ مهر را عزای عمومی اعلام کرد.

۳- پیروی کارگران پالایشگاه آبادان از این اعتصاب شاه را بحدی وحشت زده کرد که ناچار در این روز دستور مانور نظامی در خیابانهای آبادان را داد و زرهپوشهای ارتش در این شهر به نمایش قدرت پرداختند. و با وجودیکه ۷ تن از کارگران نفت آبادان بوسیله حکومت نظامی بازداشت شدند، ولی شاه نتوانست از عهده اعتصابیون برآید و از آنروز ببعدهم تا روز ۸ دی‌ماه که از طرف امام خمینی دستور شکستن اعتصاب نفتگران برای تولید داخلی داده شد، این اعتصاب ادامه یافت.

۴- شاه در چهارمین نقشه کشی خود برای بدنام کردن روحانیت مبارز و سرکوب مسلمانان باشکست فاحشی روبرو شد و طرح او برای حمله به مسجد جامع کرمان - با وجودیکه در ابتدای کار با موفقیت انجام گردید - ولی مأموران ساواک و گولی‌های کرمان بقدری در اجرای آن بی‌عرضگی بخرج دادند که بوی تعفن آن همه جا را فرا گرفت و بار دیگر چهره نص و نجس شاه را بخوبی به همگان نشان داد.

۵- تظاهرات چند صد هزار نفری مردم در بهشت زهرا که علناً شعارهای «مرگ بر شاه» میدادند در سطح وسیعی بوسیله خبرگزاری‌ها در جهان منعکس شد و برای اولین بار مردم دنیا مشاهده کردند که شاهنشاه ایران زمین! چه طرفداران پرشوری دارد.

۶- در نتیجه انعکاس اخبار روز ۲۴ مهر بود که آمریکائیها دقیقاً بی‌به عجز و بدبختی شاه بردند و تصمیم گرفتند که از فردای آنروز به تدریج آمریکائیهای مقیم ایران را تخلیه کنند، زیرا دو مسئله دیگر نیز اتفاق افتاده بود که آمریکائیها را هرچه بیشتر از شاه مایوس نمود و بخوبی دانستند که بهر حال، باجو موجود نمیتوان اطمینانی به بقای شاه در ایران و حفظ جان آمریکائی‌های مقیم داشت. این دو مسئله یکی، پذیرفتن درخواست دکتر علی امینی بوسیله امام خمینی برای مذاکره بود، که با پادرمیانی اردشیر زاهدی کاندید نخست وزیر شد بود. و دیگری اعلام پشتیبانی ۱۶۰۰ نفر از نویسندگان سرشناس آمریکائی از مبارزات روزنامه نگاران ایرانی علیه رژیم شاه.

ولی بهر حال، شاه کسی نبود که آمریکائی‌ها باین راحتی دل‌از او بکنند و به صرف رعایت خواسته‌های مردم، این ستون پنجم آمریکا در قلب خاور میانه را به آسانی از دست بدهد. درست است که خودشان هم کاملاً به تنفر عمومی مردم از شاه ولی پایه بودند سلطنت او بی‌برده بودند، ولی بعد از شاه تکلیف‌ارزش ایران چه میشد و زحمات بیست و چند ساله مستشاران آمریکائی برای تجهیز چنین پایگاه نیرومند آمریکائی در خاور میانه بکجا میرفت؟ تمام راهها هنوز مسدود نشده بود و نیرنگهای فراوانی وجود داشت که میشد با توسل به آنها شاه را در ایران حفظ کرد...

ادامه دارد